



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

سجاد زندگی و زاینده گی

آن ذکر نشده است .
این اثر در سال ۱۳۸۲ با مقدمه ، تصحیح و توضیح دکتر روح‌انگیز کراچی و به همت پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی منتشر شد . یکی از نشست‌های **کتاب ماه ادبیات و فلسفه** به نقد و بررسی این کتاب اختصاص داشت که با حضور دکتر روح‌انگیز کراچی ، دکتر کتابون مزداپور و ابوالفضل خطیبی برگزار شد که حاصل این نشست به همراه مقاله‌ای از سجاد آیدنلو در اختیار شماست .

بانو گشسپ‌نامه منظومه‌ای حماسی است که موضوع آن روایتی از زندگی بانو گشسپ دختر رستم و نبردهای پهلوانانه اوست . ظاهراً بانو گشسپ‌نامه تنها حماسه ملی ایران زمین است که پهلوان بانویی ، قهرمان قصه است و در وصف جنگاوری‌هایش منظومه‌ای حماسی سروده شده است . استاد ذبیح‌الله صفا به نظم ۱۲ داستان حماسی در نیمه دوم سده پنجم و آغاز سده ششم اشاره کردند که یکی از آنها **بانو گشسپ‌نامه** است . سراینده «بانو گشسپ‌نامه» تاکنون ناشناس مانده و در هیچ یک از نسخ ، نامی از سراینده و یا کاتب وجود ندارد و در مآخذی که از این منظومه یاد شده نام سراینده



جامعه‌شناسی، این فرضیه را پذیرفتنی‌تر می‌کند. گذشت زمان، باعث دگرگونی اندیشه‌ها، باورها، جهان‌بینی‌ها و ارزش‌های بشر شده است و ذهنیت فراواقعی او را به عینیت جهان محسوس پیوند داده است. در این جریان شخصیت‌های اساطیری از عرصه‌های دست‌نیافتنی به پهنه ملموس حماسه آمدند و به موجودی زمینی بدل گشتند. ایزدان به پهلوانان حماسه، ایزد بانوان اساطیری به زنان پهلوان شاهنامه و هیولا و اژدهای اساطیر به بیگانگان مهاجم تبدیل شدند. در پی دگرگونی ساختار اجتماعی و پایان عصر باورهای اساطیری،

■ **روح‌انگیز کراچی** : سبب اصلی نامیرایی و سرسختی اسطوره‌ها، دگردیدی و دگرگونی آنهاست، که همسو و همساز با نیازها و شرایط جامعه به رنگ و شکل و معنایی تازه در نقشی دیگر متجلی می‌شوند. در توجیه منطقی دگرگونی شخصیت‌های اساطیری به حماسی، استناد به نظریه‌های مختلف تاریخی، اسطوره‌ای، روان‌شناسی و

پردازش همان اساطیر قدیم» می‌دانند،^۱ و معتقدند اسطوره‌ها در گذر از حوادث سال‌ها و هزاره‌ها از جهان مینوی و دست‌نیافتنی به جهان مادی و عرصه حماسه آمدند و ایزدان به قهرمانان و ضد ایزدان به دیوها و غول‌های حماسه بدل شدند. (مهرداد بهار ۱۳۷۷: ص ۵۶۳)

روان‌شناسان، نیاز روانی بشر به وجود قهرمانان را عامل اصلی دگرذیبی اسطوره به حماسه عنوان می‌کنند. همان نیازی که ریشه در ناخودآگاه جمعی دارد و نمونه‌های کهن را با الگوی زمانه قابل انطباق می‌کند. جامعه‌شناسان و تاریخ‌نویسان و مردم‌شناسان، افسانه‌های اساطیری و روایات حماسی را بازتاب زندگی واقعی و نظام خاص اجتماعی هر عصری تصور می‌کنند و با تکیه بر داده‌ها و از ورای رمزها و رازهای همان روایات، تاریخ دوران کهن، دگرگونی تاریخی - اجتماعی، نهادها، روابط و چگونگی زمان و تاریخ وقوع حوادث را درمی‌یابند. اما می‌توان گمان کرد که راز ماندگاری و شاید عامل اصلی سرسختی اسطوره‌ها و تداوم پاره‌ای از آنها تاکنون، در این است که خود



را با زمان و تحول تاریخ و دگرگونی جهان فکری انسان‌ها و ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی جدید هماهنگ می‌کنند. در این جریان و در پی این دگرگونی، پاره‌ای از کردارهای ایزدی و اهریمنی خدایان و الهگان به موجودات زمینی منتقل می‌شود و «خدایان انسان شده» با شخصیتی غریب و اسطوره‌ای پا به قلمرو روایات مکتوب حماسی و قصه‌های شفاهی می‌گذارند.

در این زمینه حماسه **بانو گشسپ‌نامه** را که احتمال می‌رود ریشه در باورهای کهن اساطیری داشته باشد، به سبب موضوع خاص و هسته‌های اصلی قصه بررسی می‌کنیم. این حماسه منحصر به فرد در پهلوانی‌های یک زن است که قهرمان آن، بانو گشسپ دختر «گزین» رستم پهلوان حماسه ملی است که نزد رستم از تمام فرزندان عزیزتر است و چنان است که تعلیم و تربیت فرامرز به او واگذار شده است. موضوع این حماسه خوش فرجام سرگذشت دختری است دلیر و

بخشی از کردارهای کیهانی ایزد بانوانی چون چیستا، هئوروتات و سپنته ارمیتی به زن پهلوان عصر حماسی منتقل شد و با نقشی دگرگونه به ادبیات مکتوب راه یافت. بانو گشسپ، پهلوان بانوی حماسه **بانو گشسپ‌نامه**، دختر رستم است که احتمال دارد او نیز چون پدر از جهان اسطوره به پهنه حماسه راه یافته باشد. این تصور که **بانو گشسپ** ریشه در اساطیر کهن ایران زمین دارد از چند جهت قابل بررسی است.

۱- چیرگی بر شیر جادویی (سرخاب دیو) و آزاد شدن گور که همان پادشاه طلسم شده پریان است که از دو عنصر جادویی کهن بهره دارد، (الف) تغییر شکل انسان به حیوان بر اثر جادو، طلسم و افسون، (ب) چیرگی بر شیر که از عوامل طبیعی و رام‌نشینی پیرامون بشر و موجب ترس بوده است.

۲- نبرد با بیگانه که یادآور ستیز دو بن آغازین خیر و شر به باور ایرانیها و درگیری بانو گشسپ با تمر تاش فرستاده افراسیاب است.

۳- وجود روایات متفاوت درباره بانو گشسپ و تکرار جنبه‌های مختلف از کردارهای او در حماسه‌ها ممکن است ریشه در روایات کهن اساطیری داشته باشد که نشان از قداست شخصیت پیشین او دارد.

۴- نبرد با پدر به طور ناشناس که در قصه سهراب، جهانگیر و یزید هم تکرار شده و در افسانه‌ها و قصه‌های ملتهای کهن جهان وجود دارد که احتمال می‌رود ریشه در اساطیر داشته باشند.

۵- پیکار با خواستگاران که پیوستگی با افسانه‌های قوم ژرمن و حماسه نیبلونگن دارد.

بنابراین می‌توان احتمال داد که هسته بنیادین قصه بانو گشسپ، زاده اساطیر و جهان اندیشه‌های بنیادین انسان ایرانی درباره زن در دوردستهای زمان باشد که در جریان تکوین تدریجی، دستخوش دگرگونی شده و در شکل و نقش تازه پهلوانی در عرصه حماسه ظاهر شده است.

نمود اندیشه‌ها، آرزوها، باورها، ناکامی‌ها، آیین‌های مذهبی و به‌طور کلی تلاش انسان ابتدایی برای شناخت خود و جهان پیرامون در اسطوره‌ها خود را باز می‌گویند.

در جریان تکوین تدریجی اندیشه‌های بشر، باورهای اساطیری که پایه بر تصورات ماورایی، ذهنی و غریب انسان آغازین دارند، امکان هستی خود را به تدریج از دست می‌دهند و ماندگاری آنها در گرو دگرگونی است.

مفاهیم اساطیری که در دوره خود پذیرفتنی بوده‌اند، با گذر زمان و تحول جامعه و تغییر در ساختار ارزش‌های اجتماعی و اخلاقی، دور از ذهن به نظر می‌آیند، به همین سبب دوام آنها در شکل‌پذیری جدیدی است که با عینیت و منطبق زمانه موافق و یکسان باشد، از این رو پاره‌ای از مفاهیم و عناصر اساطیری یا به صورت شفاهی در باورهای مذهبی و آیینی و یا به صورت مکتوب در حماسه‌ها به یادگار می‌مانند. در پذیرش این فرضیه و توجیه دگرگونی اسطوره به حماسه، نظریه‌های متفاوتی مطرح است.

اسطوره‌شناسان پیوند بین اسطوره و حماسه را چنان نزدیک فرض کرده‌اند که «حماسه را انعکاسی از دوره اساطیری» و «حماسه‌سرایی را،

خرمند از آغاز نوجوانی تا تولد بیژن که بعدها از پهلوانان ایران زمین است .

در فاصله نوجوانی تا مادر شدن او پیشامدهایی روی می دهد چون ماجرای سرخاب دیو که به هیئت شیر در برابر بانوگشسپ ظاهر شد و به دست او کشته شد و آزاد شدن پادشاه پریان که در هیئت گور به بانوگشسپ پناه آورد ، جنگ فرامرز و بانوگشسپ با پدر به طور ناشناس ، عاشق شدن شیده پسر افراسیاب دشمن ایران به بانوگشسپ به طور اتفاقی در مرز میان ایران و توران در شکارگاه دشت رغو و کشته شدن تمرتاش فرستاده شیده که او نیز با یک نگاه به بانوگشسپ ، دل بست ، خواستگاری پادشاهان هند از او و شکست دادن سه شاه هند در جنگ تن به تن ، درگیری و جنگ پهلوانان ایران در حضور کاووس شاه بر سر ازدواج با بانوگشسپ ، مداخله رستم و ماجرای بی نظیر انتخاب همسر برای بانوگشسپ از سوی رستم و گزینش زورمندترین پهلوان به عنوان داماد ، مراسم عروسی و به بند کشیدن داماد (گیو) به دست عروس (بانوگشسپ) و موضوع پایانی این قصه زندگی با گیو و تولد بیژن فرزند آن دو است . در پس هر یک از این ماجراها ، باورها و رسوم وجود دارد که به دوران سرایش این قصه یعنی دوران اسلامی تعلق ندارد و می توان آن را به دورانی بسیار دور از فرهنگ کهن ایران زمین پیوند داد ، عصر گمشده اساطیر که زن به سبب نیروی خارق العاده زاینده گیو و نگهداری از نسل ، از ارزشی خاص برخوردار بود و چنان منزلتی داشت که با الهگان برابری می کرد . آن هم در سرزمینی که اسطوره شناسان و باستان شناسان «نشان های پرستش الهه مادر و آثاری از زن سروری»^۲ را در فرهنگش گزارش کرده اند .

پس موضوع اصلی این قصه که زن در کانون توجه قرار گرفته و همه حوادث بر محور شخصیت او روی می دهد ، می تواند یادآور عصر باورهای اساطیری و پرستش ایزدبانوان دیرین این سرزمین باشد ، خاطره زمانی گمشده و ایزد بانوانی فراموش شده ، که مقدس بودن موضوع به لحاظ باور مذهبی ، زمینه تداوم آن را فراهم ساخته است و ایزدبانویی مقدس در نقش و هیئتی دیگر به حیات ادامه داده است .

در چگونگی دگرسانی ایزدبانو به پهلوان بانوی حماسه می توان فرض را بر این گذاشت که با تکامل و تکوین تاریخ و تغییراتی که در اندیشه های بشر و ساختار اجتماعی پدید آمد ، ایزدبانوی اسطوره که نقش و کردارهای او با واقعیت و منطبق زمان مطابقت نداشت ، به تدریج ارزش ، محبوبیت و منزلت خود را از دست داد و برای ماندن به اجبار در نقش و هیئتی زمینی و معمولی ظاهر شد و از «عرصه جهان مینوی و آسمانی ایزدان به جهان مادی و ملموس پهلوانان» درآمد و کردارهای ایزدی دگرگونی شده او به صورت شجاعت ، دلآوری و خرمندی محور قصه حماسی قرار گرفت . بنابراین می توان گمان کرد که بانوگشسپ پهلوان بانویی است که ویژگی های فوق بشری و استثنایی ایزدان مؤنث را در خود دارد و شاید بتوان نخستین کردار ایزدی او را تحمل و بردباری دانست که از ایزد بانوی زمین سپنته ارمنیتی گرفته است . در قصه بانوگشسپ ، زمانی که او به طور ناشناس با پدر می جنگد مردانه در برابر پهلوان می ایستد و حتی خود را معرفی نمی کند و هر سختی را تاب می آورد ، این تحمل و بردباری او خارج از توان انسان معمولی است .

۲۱۶: همه خاک میدان ز خون نم گرفت

ز زور دو پر دل زمین خم گرفت

۲۱۷: دل هر دو در سینه آمد تپان

شده خشک آن هر دو یل را دهان

۲۱۸: ز کینه دهانشان پر از گرد شد

ز غصه روانشان پر از درد شد

۲۱۹: بسی چیرگی کرد بانوگشسپ

که باب اندر آرد به نیرو ز اسب

۲۲۰: نبودش توان و رخس زرد گشت

ازین غصه جانش پر از درد گشت

(بانوگشسپ نامه)

در دو پاره دیگر از قصه همچون امشاسپند مؤنث هئوروات (خرداد) که مظهر نجات بشر است ، نماد نگهداری و نجات ایرانیان در برابر بیگانگان است . در رویارویی با پادشاهان هند که خواستار بردن او به سرزمینی بیگانه اند و در جنگ با فرستاده دشمن ایران ، شیده پسر افراسیاب ، که نه تنها با دلبری و جنگاوری خود را از دست بیگانه می رهاند ، چون نماینده یک قوم و یک ملت است دیگران را هم از بار حقارت شکست از بیگانه نجات می دهد . در جنگ با تمرتاش فرستاده شیده چنان از گستاخی بیگانه خشمگین می شود که فرستاده را به دو نیم می کند .

۶۱۷: بنامم تمرتاش چینی لقب

فزونست ز افراسیابم نسب

۶۱۸: به من رام شو چون که رام توام

بدین سربلندی غلام توام

۶۱۹: و گرنه چو من دست یازم به کار

مبادا که غمگین شوی ای نگار

۶۲۰: بر آشفت ازین گفته بانوگشسپ

ز جا جست مانند آذر گشسپ

۶۲۱: زبیمش نهان شد به زیر سپر

روان تیغ تیز از سپر شد به در

۶۲۲: برون کرد از ترگ خود سرش

برید سرتا به سر پیکرش

بدین گونه بانوگشسپ دست بیگانه را کوتاه کرد و ضمن نگهداری

از نژاد ایرانی از آمیختگی نژادی ایرانیان با بیگانگان جلوگیری کرد .

و فرض دیگر اینکه بانوگشسپ همچون امشاسپند مؤنث امرتات (امرداد) می تواند نماد زندگی و زاینده گی باشد و ادامه دهنده نسل پهلوانان با زایش پهلوانی چون بیژن که از نیک کرداران شاهنامه است .

۱۰۳۰: یکی بچه ای زاد چون شیر نر

ز بیژن بکشید نام هنر

و بیش از همه بانوگشسپ دارنده صفت های ایزد بانوی عشق و باروری و حیات است که از اردوی سوره آناهیتا (ناهید) به او رسیده است . او همچون این ایزدبانوی برجسته ، نیرومند ، پرزور ، پاک ، زیبا ، جوان ، خوش اندام ، بلندبالا ، زیباچهره و سپیدرو است ، بانوگشسپ محبوبیت و منزلت را هم از او دارد .

۶۱: نگویم که بالاش بد سرو راست

که هر گز چو بالاش سروی نخاست

۶۲: به رخسار او ماه تابنده نی

چو شیرین لب لعل او قندنی

۶۳: بلای جهان بود بالای او

متاع جهان بود کالای او

۶۴: چنان چون به خوییش همنا نبود

به مردیش مانند و پیدا نبود

۶۵: سلحشور و شیرافکن اندر نبرد

نبد کس به میدان مردیش مرد

گمان می‌رود نسبت دادن صفات ایزدی و کنش‌های کیهانی به پهلوان بانوی حماسه **بانو گشسپ‌نامه** تصویر کم‌رنگی از اسطوره‌های دگرگون شده یا از یاد رفته‌ای است که تجسم آنها را در **بانو گشسپ** می‌توان دید که در این نقش جدید نیز همچون بانو خدایان عهد کهن مرکز و محور تمام حوادث، تأثیرگذار و نجات‌دهنده است.

علاوه بر احتمال مقدس بودن موضوع یاد شده و پیوند آن با نقش مذهبی ایزد بانوان و باقی ماندن پاره‌هایی از باورهای کهن در این قصه، می‌توان ریشه مفاهیم مشترک با اسطوره‌ها را در این قصه یافت که با برافتادن آیین و از بین رفتن باورها، مسخ شده و شکلی دیگر گرفته‌اند تصور اینکه بن مایه قصه بانو گشسپ ریشه در اساطیر کهن داشته باشد از چند جهت بررسی می‌شود.

الف) مسئله دوگانگی و تضاد نیروهای خوب و بد

کهن‌ترین بازمانده اندیشه انسان ایرانی دو بن آغازین نیکی و بدی است که پایه در اساطیر کهن ایران دارد و بعدها به قلمرو حماسه راه یافت و سپس بر حوزه فرهنگ و اندیشه ایرانی نیز تأثیر گذاشت. روایات حماسی آمیزه‌ای از این دوگانگی‌اند، ستیز بدی و خوبی، ویرانی و آبادانی، ستیز قوم یا شخصیتی بسیار خوب با قوم یا شخصیتی بسیار بد که رویارویی خدایان دوگانه ایرانی، اهورامزدا و اهریمن را مجسم می‌کند. تأثیر این اندیشه در تمام حماسه‌های پهلوانی ایران وجود دارد و در حماسه بانو گشسپ‌نامه به صورت ستیز بین ایرانی و بیگانه در جنگ بانو گشسپ و تمرناش فرستاده شیده پسر افراسیاب دشمن ایران زمین و در جنگ تن به تن با شاهان هند نیز که خواستگار اویند، نمادی از درگیری خیر و شر آغازین است.

ب) چیرگی بر شیر

شیر در این حماسه با نقش منفی خود، حیوانی وحشی است در پی شکار گور، که چون گور در پناه بانو آرام می‌گیرد و شیر (سرخاب دیو) به دنبال گور به نزدیک بانو می‌رسد، بانو با گرز او را می‌کشد، ناگهان گور تبدیل به جوانی زیباروی می‌شود که نشان از پریان دارد و خود را پادشاه پریان معرفی می‌کند که مدت‌ها اسیر طلسم سرخاب دیو بود و چون شیر به دست بانو گشسپ کشته شد طلسم سرخاب دیو نیز شکست و گور به هیئت پیشین خود (پادشاه پریان) درآمد. در این رابطه به دو عنصر اساطیری کهن می‌توان اشاره کرد، یکی تغییر شکل انسان به حیوان بر اثر جادو، طلسم و افسون، همچنان که در شاهنامه، خوان چهارم اسفندیار، زن جادو به صورت شیر درآمد و آتش از دهانش بیرون می‌جست^۳ که این تغییر شکل بازمانده پنداری کهن است و در اغلب

قصه‌ها به شکل‌های مختلف آمده است و به نظر می‌رسد واکنشی از ناتوانی انسان است که خواهان دگرگونی شرایط ناخواسته به شرایط مطلوب و دوست‌داشتنی است یا یکی از آرزوهای انسان آغازین که هنوز نیز به تحقق نرسیده و شکلی دیگر از آن را در فیلم‌های قرن بیست و یکم به صورت نامرئی شدن انسان می‌توان دید، و دیگر اینکه چیرگی بر شیر که از عوامل طبیعی و رام نشدن پیرامون بشر و موجب ترس او بوده است و به عبارتی «شیر»، همانند اژدها، نماد جهان وحشی و مبهم و آشفته آغازین است^۴ که انسان برای ادامه زیستن، باید بر آن مسلط شود. این موضوع با بار اساطیری در قصه **بانو گشسپ**، نمادی از دلاوری و قدرتمندی است که پادشاه طلسم شده پریان را نجات می‌دهد.

پ) وجود روایات متفاوت درباره بانو گشسپ در حماسه‌ها، نشان از منزلت پیشین او در باور اعتقادی یا فرهنگی جامعه دارد. منظومه **بانو گشسپ‌نامه** از پنج روایت متفاوت کشتن شیر، جنگ با پدر به طور ناشناس، عاشق شدن شیده، ماجرای خواستگاری شاهان هند و ماجرای ازدواج او با گیو تشکیل شده، به علاوه در **شاهنامه**، **بهمن‌نامه**، **فرامرز نامه**، **جهانگیر نامه**، **برزو نامه**، **شهریار نامه** هم صورت‌های دیگری از این قصه آمده است که گویی از اصلی واحد نیستند. بعضی از آنها مشابه یکدیگر و برخی متفاوت‌اند، این موضوع نشان‌دهنده شهرت این قصه و محبوبیت قهرمان آن است که به هر شکل و صورتی جامعه در ماندگاری آن تلاش کرده است.

همان‌گونه که پژوهشگر فرزانه دکتر کنایون مزدپور درباره اصل اساطیری **هزار و یک شب** می‌نویسد: «تکرار شدن یک مایه داستانی در چند حکایت متفاوت، دلالت بر شهرت و رواج آن دارد. از جمله دلایلی که می‌تواند موجب زبانزد شدن یک مایه داستانی گردد، قداست قدیمی و ریشه داشتن آن در گزارش‌های دینی منسوخ است.» (شهلا لاهیجی و... ۱۳۷۷: ص ۲۹۶)

ت) نبرد با پدر به طور ناشناس که در قصه سهراب، جهانگیر و برزو هم تکرار شده و در اغلب قصه‌ها و افسانه‌های ملت‌های کهن جهان وجود دارد و گویی ریشه در اصلی واحد از دوران اساطیری دارند، در منظومه **بانو گشسپ‌نامه** رستم برای ترساندن فرزنداناش با لباسی مبدل، اسبی رنگ شده و چهره‌ای مخفی شده در زیر نقاب به شکارگاه مرز توران می‌رود تا فرزنداناش را بترساند و آنها را آزمایش کند.

درگیری آنها دو روز به طول می‌انجامد و در انتها بانو گشسپ نقاب پدر را می‌درد و او را می‌شناسد. این بن مایه مشابه در داستان رستم و سهراب و در داستان‌های دیگر نیز تکرار شده^۵ ادیبوس، پدر خود را نشناخته می‌کشد، در حماسه هیلد براند آلمانی، پدر و پسر به طور ناشناس درگیر می‌شوند. کوچولاتین و کتلاووخ در افسانه ایرلندی ناخواسته نبرد می‌کنند. در حماسه‌های دیگر جهان نیز موضوع‌هایی شبیه به این وجود دارد. مشابهت حماسه‌ها از نقطه نظر اصل اساطیری آنها، موضوع تحقیقی است که چند اسطوره‌شناس و حماسه‌شناس پژوهش‌هایی انجام داده‌اند و حتی پژوهشگری نظر داده است که «بن مایه اصلی مه‌بهارته هندی و نیلونگن آلمانی نبرد با خویشاوندان است.» (جهانگیر کورورجی کویاجی ۱۳۷۱: ص ۳۸)

ث) پیکار بانو گشسپ با خواستگاران خود (پادشاهان هند و تمرناش) که این موضوع نیز در افسانه‌ها و حماسه‌های دیگر وجود دارد

پیران و گرسیوز و گیو و زواره . از سوی دیگر کسی مثل تمرتاش ، پهلوانان تورانی را فقط از روی شاهنامه نقالان است که می‌توان شناخت . در حقیقت خود بانو گشسپ‌نامه هم داستانی است در حداقل شاهنامه فردوسی و شاهنامه پرتفصیل و متأخر نقالان و طولماهای نقالی .

اینها در حقیقت همه نوعی شرح و تفسیر بر شاهنامه فردوسی‌اند و گونه ادبی خاصی که آنها را شاخ و برگ آن درخت تنومند باید شمرد و باغ سبز داستان‌های حماسی ایران ، با خرمی دلگشا و پررونق! اگر بنده بتواند نظر خود را به اثبات رساند که شالوده و بنیاد شاهنامه داستان زادن و شهادت سیاوش است ، دو رشته داستان اصلی در صورت قدیمی شاهنامه در هزاره اول قبل از میلاد به هم پیوسته‌اند تا پیکره کهن حماسه ملی ایران را پدید آورند: یکی داستان سیاوش و دیگری رشته داستان‌های حماسی اوستایی یا روایتی دیگر از آن . به گمان بنده ،



و احتمالاً متعلق به عصری دیرینه‌تر است . ژول مول در دیباچه شاهنامه بن مایه‌ای شبیه به این را در حماسه آلمانی نیبلونگن گزارش کرده است^۶ همین موضوع مشترک را در ماجرای گردیه که با خواستگار ترک خود ستیز می‌کند و او را به فرار وامی‌دارد می‌توان یافت .^۷

ج) همچنین موضوع محبوبیت بانو گشسپ که احتمال دارد اصل اساطیری داشته باشد ، زیرا از نظر زیبایی و توانایی چنان بود که هر کس او را می‌دید به او دل می‌باخت . رستم او را از تمام فرزندانش بیشتر دوست داشت ، شیده پسر افراسیاب ، با یک نگاه عاشقش شد و فرستاده او تمرتاش که قصد جنگ با او را داشت به محض دیدنش دل به او باخت و از او خواستگاری کرد ، سه پادشاه هند که وصف او را شنیده بودند ، عاشقانه به خواستگاری او آمدند ، تمام پهلوانان ایران که او را از نزدیک می‌شناختند در دل آرزوی تصاحب او را داشتند و در جشنگاه کاووس بر سر از دواج با او درگیر شدند . همه این ابراز عشق و علاقه به بانو گشسپ آیا بازمانده پرستش ایزد بانوی دوران اساطیری نیست؟

بی‌گمان بانو گشسپ چه بازمانده دوران اساطیری باشد و چه پهلوانی بی‌نظیر در دوران پهلوانی ، چنان جایگاه و ارزشی داشت که هر کسی شایسته همسری او نبود ، نه شیده پسر افراسیاب که دشمنی بیگانه بود و نه شاهان هند و پهلوانان ایرانی . تنها گیو الف چشم ، پهلوانی که زره مقدس سیاوش از آن او بود و در سفری هفت ساله کیخسرو شاهزاده جاویدان ایران را به وطن بازگرداند ، شایستگی همسری با دختر رستم را داشت که نسل پهلوانان ایزدی ایران را تداوم بخشد . به علاوه شخصیت تکرارنشده و بی‌همال بانو گشسپ به هیچ یک از شخصیت‌های حماسی ایرانی شباهتی ندارد .

برآیند

برای شناخت بیشتر حماسه بانو گشسپ‌نامه با توجه به فرضیه اسطوره‌شناسان که حماسه ، پردازش و بازتاب اساطیر است . با روشی ریشه‌شناختی ، برخی از بن مایه‌های این قصه که ریشه در فرهنگ دیرپا و اسطوره‌های آغازین بشر در این حوزه جغرافیایی دارد ، مورد مطالعه قرار گرفت و با بررسی تطبیقی ، به خصوص در رابطه با موقعیت زن از لایه‌های درونی این اثر پاره‌های مرتبط و مشترک بین اسطوره و حماسه شناخته شد .

در این موضوع به هفت بن مایه اساطیری این قصه که گمان می‌رود از دوره‌های عصر اساطیر به پهنه حماسه آمده و در شخصیت بانو گشسپ تجسم یافته ، اشاره شده است .

■ کنایون مزداپور: تصحیح و زنده کردن بانو گشسپ‌نامه

افتخاری است پرتواضع و شاعر شیرین سخن و دوست عزیز ما به این هنر دلربا دست‌زده است؛ دستش سبز باشد و دست مریزا! من شخصاً همیشه آرزو داشتم که بانو گشسپ‌نامه را بخوانم و به پاس رسیدن به این مطلب سپاسگزارم!

بانو گشسپ دختر رستم است و بانو گشسپ‌نامه یکی از چندین فرزند و خویشاوند کهنتر شاهنامه فردوسی . هرگاه قهرمانان و پهلوانان شاهنامه را شناسیم ، خواهیم توانست روابط و کسان را در بانو گشسپ‌نامه بشناسیم و به اصطلاح آنها را «به جا آوریم» ، مثل

داستان سیاوش ، داستان آفرینش است که در جشن سال نوروز آن را می‌سروده‌اند . باز اگر نظر بنده درست باشد ، سرایندگان یا هنر مقدس خویش ، نخستین انسان‌ها و نیاکان نخستین را که نامشان در اوستا آمده است ، با این داستان آفرینش تلفیق کرده‌اند . استادان بزرگ به اثبات رسانیده‌اند که بسیاری از شاهان را که با نام پیشدادی می‌شناسیم ، همان نیای نخستین اقوام و قبائل بوده‌اند ، مثل منوچهر . به هر تقدیر ، این داستان‌ها در طی قرون متمادی ترکیب شده‌اند و تکوین یافته‌اند و خاندان‌های شاهی پیشدادیان و کیانیان را ساخته‌اند .

نظر پذیرفته همگان بر آن است که پیکره داستانی شاهنامه ، به آن شکل که هیئت اصلی آن در شاهنامه فردوسی دیده می‌شود ، در آغاز هزاره اول مسیحی ساخته شده است . در این تکوین چند حادثه روی داده است:

۱- دیرزمانی پیش از این ، خدایان هند و ایرانی که وارث خدایان هند و اروپایی بوده‌اند ، صفات و کردارهای بلوی و آمیخته از نیکی و

بدی را از دست دادند و قهرمانی‌هایی چون اژدهاکشی و داستان‌های زادن و ازدواج دیگر به آنان انتساب نداشته است. از آن پس، با سلطه و اعمال اصل تمایز کامل نیکی از بدی و آنچه به نام ثنویت، یعنی جدایی نیک از بد، شناخته می‌شود، خدایان به هیئت ایزدان درآمدند و تمایز میان خدایان هندی و یونانی - رومی و دیگر اقوام کهن را با ایزدان ایرانی در این سیر تحول می‌شود دید. آنگاه بود که هنرهای جنگی و عشقی به مردم و پهلوانان رسید و ایزدان ذات‌های آسمانی و حامی مردم شدند.

۲- در نتیجه جدا شدن ایزدان از خیل مردم و پهلوانان حماسی، رده‌های بسیاری از داستان‌های کهن خدایان به مردم انتقال یافت، مثل کشتی اژدها و داستان‌های عاشقانه، همچنین داستان‌های تازه خلق شد و آمادگی برای آمیختن تاریخ و افسانه و پدیدآمدن حماسه صورت گرفت.

۳- حادثه مهم دیگری که روی داد، قدم نهادن رستم به شاهنامه است. امروزه روشن شده است که رستم سگزی، جز با اسکان یافتن اقوام سکایی در زرنگ قدیم و سیستان امروزی، به دست مهرداد دوم اشکانی (۱۲۴ - ۸۷ پیش از میلاد) نمی‌توانست در مجموعه پهلوانان شاهنامه پدیدار شود، زیرا او خود قهرمانی سکایی و سگزی است. نه تنها شالوده داستان‌های رستم سکایی و سیستانی است، بلکه باید پذیرفت که سورن، قهرمان سیستانی جنگ ایران با کراسوس سردار رومی، و خاندان‌های بزرگ ساکن در آن خطه، مثل بختیار، سپهدار خسرو پرویز و قهرمان **بختیار نامه**، پرورندگان و مشوقان بزرگ و علاقه‌مندان داستان‌های رستم بوده‌اند. اگر قهرمان اصلی داستان‌های شاهنامه، درست تا آمدن اردشیر بابکان و یا آغاز دوران تاریخی، پهلوان است و نه شاه، علت تام آن، سروده شدن این داستان‌ها در دربار شاهان و شهریاران محلی است. باید به یاد داشته باشیم که فراهم آوردن گان سپاه ایران و گسیل دارندگان پهلوان رزم‌آزما به جنگ با دشمن کشور، همین شاهک‌ها و شاهان و فرمانروایان محلی بوده‌اند. سرایندگان حماسه‌ها را اینها تشویق می‌کردند و حمایت می‌کردند؛ ناگزیر آنها هم به میل و علاقه حامیان خود توجه می‌کردند.

۴- گرچه اشکانیان در شاهنامه جز چند بیت را به خود اختصاص نداده‌اند، اما ثابت شده است که پیکره اصلی داستان‌های خاندان گودرزبان اصولاً اشکانی است و گیو و گودرز و بیژن و بسیاری دیگر از پهلوانان داستانی شاهنامه نام‌های اشکانی دارند.

با توجه به این‌گونه نکته‌ها و با تکوین داستان‌های حماسی ایران و بازسازی‌های مکرر آنها در طی اعصار و قرون متمادی، روایت یا روایت‌هایی ساخته و پرداخته از داستان‌های کهن به دست شاعری پراقتدار، با کلامی معجزه‌آسا رسید و روایتی تازه از داستان‌های باستانی آفرید که شاهکار شعر حماسی و یکی از شاهکارهای شگفت‌خلق هنری است. هنر سخنوری فردوسی چندان پرشکوه و قهرمانان‌ش چندان خوش ساخت و زنده‌اند که سراسر شاهنامه بسیار طبیعی و ساده و حتی گاهی خشک به نظر می‌رسد. از این تصور خوشمزه بگذریم که برخی می‌پندارند شاهنامه شعر نیست و نظم ساده است، اما براساس همین کلام غریب و زنده، با ابعاد پرتنوع و پرحیات است که خاندان یلان و کیان ایرانی جاندار و پرتحرک و سرشار از زندگانی جلوه می‌کنند و جزئی

از فرهنگ و سنت‌های فرهنگی ایرانی شده‌اند.

در واقع بخش اعظم و بیش از نیمی از شاهنامه فردوسی به دوران پس از رستم و به دوران تاریخی ساسانیان تعلق دارد. در این دوران شاهان قهرمان اصلی داستان‌اند و نه پهلوانان. نیز می‌دانیم که در دربار بهرام گور و برای بهرام چوبینه داستان‌های کهن را می‌خوانده‌اند و می‌سروده‌اند. بی‌گمان داستان‌ها تحول یافته‌اند. در همین دوران‌ها، مثلاً به موازات تقسیم شدن شخصیت اوستایی گرشاسپ که دارای صفت نریمان، یعنی «منش نرانه» و نیرومند، از خاندان سام بوده است به چند نفر، یعنی گرشاسپ و نریمان و سام و حتی کریمان، تحولات داستانی و شکستگی و دیگرگونی پدید آمده است. برای پر کردن خلأ شرح حال این پهلوانان تازه، طبعاً داستان‌های تازه ساخته شده است. به همین روال، بر این مجموعه، تعداد بسیاری پهلوان و قهرمان و حادثه را افزوده‌اند.

در دوران تازه‌تر، هنگامی که رستم در شاهنامه ساخته و پرداخته و پذیرفته عام و خاص بود، فرزندان او به ویژه در حماسه جای مشخص و ممتاز یافتند. به موجب آن که گفت:

هر آن کس که شهنامه خوانی کند

اگر زن بود پهلوانی کند
دختر رستم هم سهم بسزایی از قهرمانی و پهلوانی نصیب شد و این دختر بانو گشسپ است. درباره **بانو گشسپ نامه** می‌شود نکته‌های زیر را گفت:

۱- بانو گشسپ شخصیت فرع بر داستان رستم است. او دختری است که در سایه پدر و در پیوند با برادر خود به حوادثی منفرد دست می‌زند. پرورش برادر، شکار، چند حادثه فرعی و منفرد، خواستگاران و ازدواج مسائل اصلی داستان او است. وی در قیاس با گردآفرید و گردیه خواهر بهرام چوبینه، زنی است پهلوان، ولی درگیر در حوادثی غیرپهلوانی. از این نظرگاه داستان‌های او بیشتر لطیفه و شوخی به نظر می‌رسد تا حوادثی واقعی.

۲- گرچه شاعر گمنام نتوانسته است ابعاد دلپذیر شخصیت بانو گشسپ را چندان درخشان بازسازی کند، اما مطالبه و شوخ طبعی در ساخت وجود داستانی این قهرمان پدیدار است و گواه است بر لطف وجود دختری در آغوش پهلوان پدری چون رستم:

بانو گشسپ هنگامی که تمر تاش را در جواب اظهار عشق می‌کشد، پیام می‌فرستد که:

بگویند کاین پهلوان شما

یکی بود من کردم او را دوتا

■ **ابوالفضل خطیبی:** فردوسی درباره نامه خسروان، همان کتابی

که آن را به نظم درآورده است، چنین می‌گوید:

تو آن را دروغ و فسانه مدان

به یکسان روشن زمانه مدان

از او هر چه اندر خورد با خرد

دگر بر ره رمز معنی برد

من قبل از اینکه به کتاب **بانو گشسپ نامه** بپردازم. می‌خواهم به

عنوان مقدمه، درباره ادبیات پارتی که **بانو گشسپ نامه** هم در زمره این ادبیات است، سخن بگویم، هویت ملی ما ایرانیان دارای دو رکن اساسی است، یکی زبان فارسی و دیگری کارنامه شاهان و پهلوانان، تاریخ و فرهنگ گذشته ما ایرانیان در پیکره کارنامه شاهان و پهلوانان که کامل ترین و بهترین توصیف های آن در شاهنامه باقی مانده است، می توانیم دو سلسله روایات را تشخیص دهیم: یکی روایات شاهان است و دیگری روایات پهلوانان که در دوره ای با هم تلفیق می شوند و در شاهنامه حیات جاودانی می یابند. معروف ترین داستان های پهلوانی که با کارنامه شاهان کیانی، منقول در اوستا و متون پارسی میانه تلفیق یافته اند، روایات مربوط به خاندان رستم در حوزه سیستان است. در واقع در اثر تلفیق روایات پهلوانان با شاهان در زمانی که دقیقاً برای ما مشخص نیست اما قطعاً از زمان اشکانیان جدیدتر نیست، بزرگ ترین داستان های حماسی ساخته می شود. از جمله می توانیم به داستان رستم



و سهراب و رستم و اسفندیار اشاره کنیم که در زمره شاهکارهای جهانی است. به ویژه داستان رستم و اسفندیار که نولدکه اعتقاد دارد یکی از بزرگ ترین حماسه های جهانی است. پس از تلفیق روایات پهلوانان با روایات شاهان، روح تازه ای به روایات ملی دمیده می شود و این روایات جدید چه بخت خوشی داشتند که شاعر توانایی چون فردوسی آنها را به نظم درمی آورد و جاودان می سازد. بنابراین دو عامل تلفیق دو سلسله روایات و نظم فردوسی سبب شده است که روایات تلفیقی جدید در مقایسه با روایات شاهان که در اوستا و متون پارسی میانه و برخی منابع دیگر باقی مانده اند، جذابیتی دوچندان یابند.

روایات مربوط به پهلوانان به بدنه روایات مربوط به شاهان می چسبند و تغییراتی را در روایات شاهان به وجود می آورد که جذابیت این داستان ها هم از آنجا نشأت می گیرد. مثلاً گشتاسپ و یا ویشتاسپ، بزرگ ترین پادشاه کیانی حامی زرتشت در اوستا و متون پارسی میانه است که بسیار

هم محبوبیت دارد. دین گستر است، به همراه پسرش اسفندیار در تمام ایران دین زرتشتی را رواج می دهد. اما بر اثر تلفیق، گشتاسپ اوستا در شاهنامه از مقام و منزلت اصلی خودش به شدت سقوط می کند و به پادشاه حقیری تبدیل می شود که برای حفظ تاج و تخت حاضر است حتی پسرش را به کشتن بدهد. در داستان رستم و اسفندیار گشتاسپ با آگاهی از سر نوشت پسرش اسفندیار از طریق جاماسپ پیشگو، او را به سیستان می فرستد تا رستم را دست بسته به پایتخت بیاورد و طبق پیشگویی، اسفندیار به دست رستم کشته می شود و بدین سان گشتاسپ رقیب تاج و تخت شاهی را از سر راه خود برمی دارد تلفیق روایات پهلوانی با روایات شاهی با ورود سام نیای رستم به دربار فریبون آغاز می شود، بعد در سراسر دوره کیانی با زال و رستم و فرامرز و زواره و دیگران روبه رو هستیم که ارتباط تنگاتنگی با روایت شاهان در شاهنامه دارند و چنین داستان های جذابی را برای ما خلق می کنند.

غیر از داستان های پهلوانی که در شاهنامه باقی مانده اند و عمدتاً به رستم و خاندان او در سیستان مربوط می شوند، منظومه های مستقل دیگری هم سروده شده اند که متن برخی از آنها باقی مانده است و با نام برخی دیگر از طریق منابع آشناییم.

منشأ روایات خاندان رستم کجاست؟ نیای این خاندان، گرشاسپ همان Karasāspa اوستایی است با لقب *nairiyamanah* این لقب همان نریمان در حماسه ملی است که به صورت شخصیت مستقلی در آمده و پسر گرشاسپ شده است و بعد از او سام که در اوستا سامه است و برخی دیگر. اما از خاندان رستم در ادبیات دینی فارسی میانه غیر از نامی، سخنی در میان نیست. خدای نامه رسمی دوره ساسانی نیز فاقد ماجراهای رستم و خاندان او بوده است.

تنها در یکی از تحریرهای خدای نامه که به نوعی با پهلوانان همدلی شده، ماجراهای رستم وجود داشته یا اینکه این ماجراها به صورت کتاب های مستقلی در قرون اولیه بوده و بعدها در قرن چهارم وارد شاهنامه ابومنصوری شده و بر آن مینا فردوسی شاهکارش را به رشته نظم در آورده است. منشأ این داستان های پهلوانی به اقوام سکایی مربوط می شود. این اقوام وقتی که حدود قرن اول پیش از میلاد از قسمت های شمالی وارد ایران می شوند، در زرنگ سکونت می کنند و نام این ناحیه به نام این قوم به سگستان و سیستان تبدیل می شود.

ایران شناسان در مورد این مسئله که این داستان ها به مردمان قدیمی زرنگ تعلق دارد یا به مهاجران جدید سکایی، اختلاف نظر دارند، ولی به احتمال قریب به یقین این داستان ها را سکاها یا خود به زرنگ آورده و در آنجا رواج داده اند. دکتر خالقی مطلق منشأ داستان رستم و سهراب را در روایتی از هرودت یافته است که داستان های مشابه آن در روسیه آلمان و ایرلند نیز رواج دارد. خالقی حدس می زند که سکاها این داستان را در نواحی مختلف پراکنده کرده اند و این داستان ها در مناطق مختلف به اشکال مختلف، شکل گرفته و مدون شده است، از جمله داستان رستم و سهراب در سیستان.

گفتیم درباره داستان های مربوط به خاندان رستم، منظومه های مستقلی وجود دارد که خوشبختانه دو منظومه دیگر بعد از کتاب **بانو گشسپ نامه** به چاپ می رسد یکی **فرامرز نامه** و دیگری **بوزنامه** که قرار است انجمن آثار و مفاخر فرهنگی آنها را منتشر کند.

البته همه این منظومه‌ها تاکنون باید تصحیح می‌شدند و در دست اهل تحقیق قرار می‌گرفتند. دکتر کراچی در مقدمه **بانو گشسپ‌نامه** از افراد مختلف خاندان رستم نام برده است. در اینجا دو فرد دیگر را معرفی می‌کنم که نام ایشان در کتاب **مجمعل التواریخ و القصص** آمده است و آن دو پسر فریبرز به نام‌های فرهاد و تخواره که البته نخواره صحیح است.

داستان‌های مربوط به خاندان رستم را باید در زمره ادبیات پارسی به‌شمار آوریم اما ویژگی این ادبیات چیست؟ دو نوع ادبیات در شاهنامه با هم تلفیق شده‌اند: یکی ادبیات پارسی و دیگری ادبیات رسمی ساسانیان که کاملاً می‌توان آنها را از یکدیگر متمایز کرد. ادبیات پارسی خود نیز حوزه‌های مختلفی داشته است که تابع نظام حکومتی آن عصر بودند. ما می‌دانیم که نظام اشکانی ملوک الطوایفی بود. یعنی یک قدرت متمرکز در عهد اشکانی نبود و حکومت به گفته دکتر مزدپور به شاهک‌ها و شاهان محلی تقسیم شده بود که هر یک گاه حتی در سیاست‌های خارجی نیز مستقل بودند. مثلاً در حوزه گرگان و مرو، گودرز مستقلاً سفیر برای امپراتور روم می‌فرستاد.

گفتیم که ادبیات پارسی وابسته به نظام حکومتی آن دوره بود. این نظام حکومتی دارای ویژگی‌هایی بود که در ادبیات آن عصر هم منعکس شده است. همچنان که نظام متمرکز با دین رسمی در زمان ساسانیان، ادبیات ویژه خودش را داشت و طبعاً در ادبیات عصر ساسانی منعکس شده است. شاهنامه هر دو نوع ادبیات پارسی و ساسانی را حفظ کرده است. جلال خالقی مطلق ادبیات دو حوزه حکومتی پارتیان را به خوبی از یکدیگر تفکیک کرده است: یکی ادبیات حوزه گرگان و مرو و دیگری ادبیات حوزه سیستان. ادبیات مربوط به حوزه گرگان و مرو مانند مناطق دیگر به یکی از خاندان‌های کهن ایران‌شهر یعنی خاندان گودرز تعلق داشته است. از گودرز اشکانی سکه‌هایی باقی‌مانده و ماجراهای او و خاندانش به تفصیل در شاهنامه آمده است.

معروف‌ترین آثاری که از این حوزه برای ما باقی‌مانده، ویس و رامین و بیژن و منیژه است. بیژن پسر گیو است، گیو پسر گودرز کشاورزگان. دیگری هم ادبیات خاندان رستم در سیستان است. یکی از ویژگی‌های ادبیات حوزه مرو و گرگان، آنچنان که از ویس و رامین و بیژن و منیژه پیداست، آزادی زنان است. در این دو منظومه، زنان بسیار آزادند. حتی خودشان جشن‌های بزرگی برپا می‌کردند. داستان بیژن و منیژه بدین گونه آغاز می‌شود که منیژه عاشق بیژن می‌گردد و به ندیمه‌اش دستور می‌دهد برود و در شراب بیژن داروی بیهوشی بریزد. بیژن را بیهوش می‌کنند و در چادری می‌پیچند و به کاخ منیژه می‌آورند.

یاد ویس و رامین زنان و مردان داستان به سادگی با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند و در این ارتباط حتی تا بی‌بند و باری پیش می‌روند. در اینجا این نکته را باید خاطر نشان کنم که این داستان‌ها بازتاب روابط اجتماعی طبقه اشرافی آن عصر است و دشوار می‌توان این روابط را به سطوح مختلف جامعه آن دوره تعمیم داد. اما داستان‌های حوزه سیستان از این دیدگاه با حوزه مرو متمایز است. یعنی چنین بی‌بنوباری‌هایی که در ویس و رامین و تا اندازه‌ای در بیژن و منیژه هست، در ادبیات حوزه سیستان به چشم نمی‌خورد.

در ویس و رامین داستان‌های عاشقانه تا حد ارتباط جنسی صرف

سقوط می‌کند اما در داستان‌های عاشقانه حوزه سیستان که معروف‌ترین آنها داستان زال و رودابه در شاهنامه است، با احساسات لطیف عاشقانه میان دو دلناده، روبه‌رویم. از این دیدگاه می‌توانیم منظومه **بانو گشسپ‌نامه** را بررسی کنیم. بانو گشسپ دختر رستم پیش از آنکه زن باشد، پهلوان است و ماجراهای عاشقانه و خواستگاری از او در حاشیه است. آن چیزی که اهمیت دارد ویژگی‌های پهلوانی بانو گشسپ است. در بقیه داستان‌های مربوط به حوزه سیستان هم محور اصلی رویدادهای داستان‌ها، انگیزه پهلوانی است با اخلاقیات ویژه خود. اما در شاهنامه در کنار ادبیات پارسی، ادبیات رسمی دوره ساسانی نیز دیده می‌شود که برخلاف ادبیات دوره پارسی که محور پهلوانان بودند، محور اصلی پادشاه است و اگر هم داستان‌های عاشقانه‌ای وجود دارد، به پادشاه مربوط می‌شود و افراد زیردست پادشاه در واقع نقش فرعی برعهده داشتند. در این نوع ادبیات مقوله‌هایی اهمیت می‌یابند که در ادبیات پارسی اهمیت کمتری دارند. مثلاً ژانر اندرز یا رواج داستان‌های تاریخی.

اما چند نکته درباره کتاب **بانو گشسپ‌نامه**، نخست آنکه درباره روایات باستانی، روایات شفاهی بسیار اهمیت دارند و گاهی همین روایات شفاهی ویژگی‌های کهن‌تری از منابع مکتوب عرضه می‌کنند. درباره بانو گشسپ، دکتر کراچی در مقدمه کتاب از یکی از منابع شفاهی، یعنی **هفت لشکر** که پژوهشگاه علوم انسانی به چاپ رسانده است، استفاده کرده‌اند. اما از یک منبع دیگر غافل شدند، آن هم کتابی است که سال‌ها پیش مرحوم انجوی شیرازی با نام **مردم و شاهنامه** در چندجلد منتشر کرده و در همه جلد‌های آن اخباری درباره بانو گشسپ به چشم می‌خورد. از جمله همین روایتی که بانو گشسپ خودش خواستگارش را انتخاب می‌کند نه پدرش. بنابراین یکی از روایات شفاهی منقول در این کتاب، هنگامی که پهلوانان ایرانی بر روی فرش نشسته‌اند، به جای رستم خود بانو گشسپ فرش را تکان می‌دهد و همه پهلوانان را جز گیو به کناری پرت می‌کند. افزون بر این در این کتاب روایتی درباره بانو گشسپ دیده می‌شود که در بانو گشسپ‌نامه و منابع دیگر نیامده است.

از آن جمله‌اند روایاتی که بنا بر آن پیش از جنگ معروف رستم و سهراب، بانو گشسپ به صورت ناشناس به جنگ سهراب می‌رود و او را زخم می‌زند و به کابل بازمی‌گردد.

گمان می‌کنم در ضرورت تصحیح انتقادی **بانو گشسپ‌نامه**، هیچ کس تردیدی نداشته باشد. تصحیح این منظومه را اگر چه دیر هنگام باید به فال نیک گرفت. بنده تمام مطالب **بانو گشسپ‌نامه** را خواندم، دکتر کراچی در تصحیح متن زحمت زیادی کشیده‌اند. بر اهل فن پوشیده نیست که مقابله نسخه‌های متعدد یک کتاب و گزینش بهترین ضب‌ها کار طاقت فرسایی است و مصحح **بانو گشسپ‌نامه** به خوبی از عهده کار برآمده‌اند. اما بنده به مطالبی که در مقدمه کتاب آمده انتقادهایی دارم که البته این انتقادهای به هیچ وجه از ارزش کار دکتر کراچی نمی‌کاهد. نخست آنکه عنوان کتاب بر روی جلد بانو گشسپ‌نامه است، ولی در نخستین صفحه کتاب بانو گشسپ‌نامه. البته همین ضب‌ها اخیر درست است و باید تصحیح شود.

مقدمه کتاب دارای بخش‌های مختلفی است که در آنها مصحح تحقیقات خوبی درباره **بانو گشسپ‌نامه** عرضه کرده‌اند. بخشی درباره

ریشه‌شناسی نام بانوگشسپ، بخشی درباره شخصیت او و بخشی دیگر درباره ارزش‌های ادبی منظومه و جز آنها. مصحح غالب منابع مهم را درباره موضوع مورد بحث از نظر گذرانده‌اند، ولی از چند تحقیق مهم در این باره غافل شده‌اند که اشاره می‌کنم:

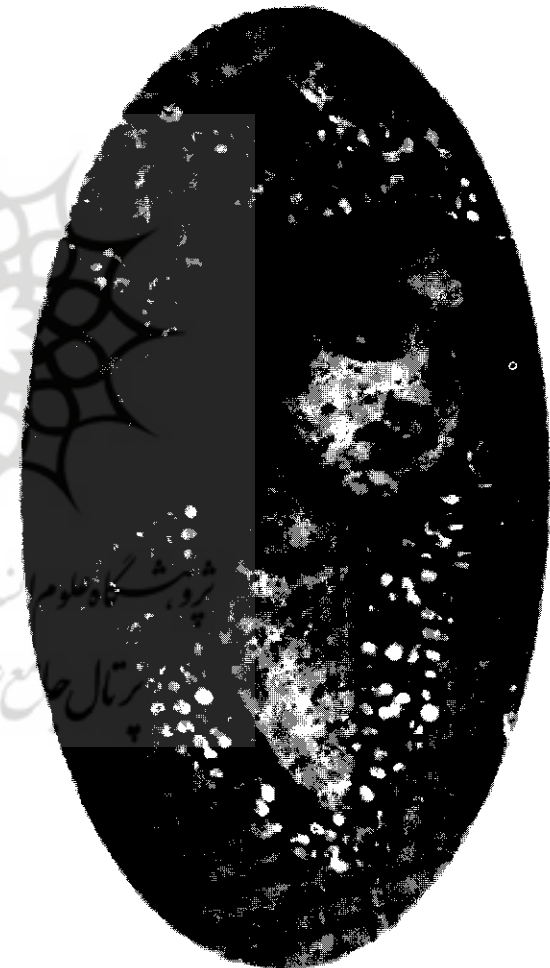
در صفحه ۱۹ درباره سراینده بانوگشسپ‌نامه بحثی دارند و حدس ژول مول را تأیید کرده‌اند که چون فرامرزنامه و بانوگشسپ‌نامه در یک نسخه است، احتمالاً سراینده هر دو یکی است. بعد بحثی درباره سراینده فرامرزنامه دارند و ابیاتی را از فرامرزنامه آورده‌اند:

ز جور زمانه دلم گشت سیر

در این صبر و این کوره اردشیر

چنان دان که در یوم پیروز یاد

که بر دوستان جمله فیروز باد



وجود لغزش‌های چاپی در یک کتاب اجتناب‌ناپذیر است اما وجود لغزش‌های چاپی در حساس‌ترین جایی که ما می‌خواهیم هویت سراینده یک منظومه را مشخص کنیم و بگوییم او از چه شهری بوده است، ممکن است انحراف‌هایی را در نتایج تحقیق پدید آورد. پس در این مواضع تصحیح دقیق متن اهمیت بسزایی دارد. مصحح براساس این دو بیت آورده است که کوره اردشیر همان اردشیر خوره و فیروز آباد فارس است و احتمالاً شاعر از همین شهر است اما در نسخه‌های دیگر

فرامرزنامه ما اصلاً با چنین بی‌تی سر و کار نداریم. در آن نسخه‌ها بیت نخست چنین است:

ز جور زمانه دلم گشت سیر

نرسته از او پیل و شیر دلیر

به نظرم این بیت از بیت قبلی محکم‌تر است و بعد بیت بعدی هم

به این شکل است:

چنان دان که در یوم پیروز یاد

که بر دوستان جمله فیروز باد

دکتر جلال خالقی مطلق مقاله‌ای دارند که اگر دکتر کراچی آن را

می‌دیدند این مشکل حل می‌شد، عنوان آن «فرامرزنامه» است و در مجله ایران نامه، چاپ آمریکا آمده است.

او براساس این بیت و بیت‌های دیگر در این نسخه، از جمله این مصراع «یکی روستا بجه فرسی‌ام»، حدس زده است که فرس آباد در حوالی مرو است و سراینده فرامرزنامه که فرض می‌شود با سراینده بانوگشسپ‌نامه یکی است، از اهالی مرو است و ربطی به فیروزآباد فارس ندارد. من نمی‌خواهم بگویم کدام نظر درست است؛ اما به‌رحال در نگارش مقدمه کتاب باید این مقاله مهم دیده می‌شد.

اشتباه‌ناپیایی دیگری باز در همین شعر در بیت آخر دیده می‌شود.

کنون بازگردم به گفتار صدر

چراغ مهان سرو ماهان مرد

در آخرین واژه در مصراع دوم مرو به جای مرد صحیح است.

ایراد اساسی من به بحثی است که در صفحات ۲۰ و ۲۱ مقدمه درباره شاهنامه و نام بانوگشسپ آمده است. در این دو صفحه، ابیاتی از چاپ‌های مختلف شاهنامه آورده‌اند و در آخر نتیجه گرفته‌اند که نام بانوگشسپ در شاهنامه فردوسی آمده است و آورده‌اند: «اشاره استاد حماسه ملی به بانوگشسپ و ذکر نام او در ترجمه عربی شاهنامه در ۶۲۰ قمری (بنلاری ۱۳۴۰، صفحه ۵۲) نشان‌دهنده وجود این شخصیت حماسی و اصالت قصه بانوگشسپ‌نامه است.»

نخست اینکه همه ابیاتی که در این دو صفحه درباره بانوگشسپ آمده از چاپ‌های کم‌اعتبار شاهنامه نقل شده است. اصلاً در نسخه‌های قدیمی شاهنامه به هیچ وجه نامی از بانوگشسپ نیامده است. اگر ایشان تصحیح جدید دکتر خالقی را می‌دیدند شش دست‌نویس اصلی اساس تصحیح او از جمله لندن ۶۷۵، استانبول ۷۳۱، قاهره ۷۴۱ اصلاً این ابیات را ندارند. از پانزده دست‌نویس، چهار دست‌نویس فرعی این ابیات را دارند. طبعاً اگر خود دکتر کراچی هم بخواهند این ابیات را تصحیح کنند، چنانکه در متن بانوگشسپ‌نامه هم چنین عمل کرده‌اند، آنها را در حاشیه می‌آوردند نه در متن. بنابراین بیت‌هایی که در این دو صفحه آورده، اصالت ندارند و الحاقی است و اصلاً نامی از بانوگشسپ در شاهنامه نیامده است. در نسخه واتیکان، دو نسخه لنینگراد و نسخه پاریس این بیت‌ها آمده است. نسخه پاریس، همان نسخه‌ای است که اساس کار ژول مول بوده است و بسیاری از ابیات الحاقی که در هیچ یک از چاپ‌های شاهنامه نمی‌بینید، در چاپ ژول مول وجود دارد. از آن جمله‌اند بیت‌هایی سخیف در هجو زنان که بنده در مقاله‌ای با عنوان «بیت‌های زن‌ستیزانه در شاهنامه» در نشر دانش مطرح کرده‌ام. در این مقاله نشان داده‌ام که این ابیات ساخته و پرداخته کاتبان است که به

شاهنامه الحاق کرده‌اند. ابیاتی که اشاره شد تنها در چهار نسخه فرعی به چشم می‌خورد. این ابیات چنین هستند:

گیو خطاب به پیران می‌گوید:
 من اندر فراز و تو اندر نشیب
 تو اندر شتاب و من اندر شکیب
 نمودی به من پشت همچو زنان
 ترا خود همی مرد باید چو زن
 میان یلان لاف مردی نزن
 بسان زنان مرد یابد ترا

کجا مرد دانا ستاید ترا
 به نظر می‌رسد سرودن این بیت‌ها دور از شأن فردوسی است. آن مضامینی که در سراسر شاهنامه دربارهٔ رجزخوانی‌ها دیده می‌شود کجا و این ابیات سست کجا؟ این ابیات هم جزء آن مجموعه است و نشان می‌دهد که آن ابیاتی هم که دربارهٔ بانو گشسپ آمده الحاقی است و کاتبان به شاهنامه افزوده‌اند.

در همین بخش اشتباه دیگری نیز رخ داده است که چنانچه مصحح محترم آن را بپذیرند، شایسته است در چاپ‌های بعدی اصلاح شود. نوشته‌اند که در ترجمه عربی شاهنامه، نام بانو گشسپ آمده است. ولی بنده در متن ترجمه بنداری هرچه جست‌وجو کردم، اصلاً نامی از بانو گشسپ ندیدم. تنها جایی که نام بانو گشسپ دیده می‌شود حاشیهٔ همان صفحه‌ای است که مصحح محترم بدان ارجاع داده‌اند و آن هم به قلم عبدالوهاب عزام مصحح شاهنامهٔ بنداری است. مصحح کتاب در آنجا که بنداری ماجراهای سام را ترجمه کرده است، در حاشیه کتاب شجره‌نامهٔ خاندان سام را که بانو گشسپ، دختر رستم را نیز شامل می‌شود، عرضه کرده است.

بنابراین، نبودن نام بانو گشسپ در ترجمهٔ عربی بنداری نشان می‌دهد که این قصه در متن شاهنامه نبوده و ساختهٔ کاتبان است. زیرا نسخه مورد استفادهٔ بنداری از همهٔ نسخه‌هایی که امروزه در دست

ماست، کهن‌تر بوده است. بنداری در ۶۲۰ تا ۶۲۱ شاهنامه را ترجمه کرده است و طبعاً نسخه‌ای که استفاده کرده مربوط به قرن قبلی بوده در حالی که قدیم‌ترین نسخه باقی‌مانده از شاهنامه مربوط به قرن هفتم است.

در صفحه ۴۹ مقدمه از بیژن نامه ذکر شده است که این بیژن نامه هم کتاب مجعولی است و دکتر جلال متینی در مقاله‌ای نشان داده‌اند که سراینده‌اش ابیات بیژن و منبژه فردوسی را گرفته و به صورت منظومه مستقلی درآورده است.

آخرین انتقاد بنده دربارهٔ روش تنظیم نسخه‌بدل هاست که بسیار اهمیت دارد. آنچه تاکنون دربارهٔ تنظیم نسخه بدل‌ها دیده‌ام عددی توک وقتی بالای واژه‌ای قرار می‌گیرند، اختلاف‌های مربوط به آن واژه و واژه‌های قبل از آن در نسخه‌ها در حاشیه ثبت می‌شوند، آن هم به ترتیب اعتبار نسخه‌ها و یا کمیت هجاها.

اما مصحح محترم ذیل عددهای توک در حاشیه ، هم نسخه بدل های مربوط به واژه ای را که عدد توک بر روی آن است . ثبت کرده اند و هم اختلاف های مربوط به واژه های قبل و بعد از آن واژه را . بنده چنین روشی را در جایی ندیده ام . شاید روش خاصی است که مصحح برگزیده اند .

در پایان شایسته است از تلاش مصحح محترم در فراهم آوردن نمایه های دقیق و تفکیک شده قدرانی شود . این نمایه ها برای محققان بسیار سودمند است و راه را برای هر گونه تحقیقی درباره بانو گشسپ نامه هموار می سازد .

پانویست ها:

۱. جمله نخست از زنده یاد دکتر مهرداد بهار و جمله دوم از گفته های دکتر بهمن سرکاراتی است (مهرداد بهار ۱۳۷۷: صص ۵۷۱، ۵۷۲)
۲. به نوشته دکتر کتایون مزدیپور در مقاله «افسانه پری در هزار و یکشب»: نشان های پرستش الهه مادر و آثاری از دوران زن سروری در فرهنگ ایرانی دیده می شود . کاوش باستان شناسان نقوش و مجسمه هایی را پدیدار ساخته است که باید آن را متعلق به فرهنگی با خصائص پرستش الهه مادر دانست» (شهلا لاهیجی ، مهرانگیز کار و ... ۱۳۷۷: ص ۲۹۲)
۳. تغییر شکل انسان به حیوان در داستان های مختلفی وجود دارد که برای نمونه به خوان چهارم اسفندیار و کشتن زن افسونگر اشاره می کنیم . زن جادو با فراهم کردن بساط عیش و نوش اسفندیار با او به شراب خواری پرداخت . اسفندیار با زنجیری زردشتی او را به بند کشید ، زن جادو به صورت شیری درآمد که آتش از دهانش بیرون می جست و بدین ترتیب خود را از دست اسفندیار بیرون می کشید . اسفندیار از او خواست همان گونه که هست خود را نشان دهد . جادوگر به صورت پیرزنی زشت روی درآمد و اسفندیار سر او را از تن جدا کرد . (عبدالملک بن محمد ثعالبی ۱۳۶۸: ص ۲۰۰)
۴. کتایون مزدیپور ، مقاله «افسانه پری در هزار و یکشب» (شهلا لاهیجی و ... ۱۳۷۷: ص ۳۴۰)
۵. توضیح درباره داستان های شبیه داستان رستم و سهراب را در این منبع می توان خواند .

(محمد مختاری ۱۳۷۹: صص ۱۸۲ - ۱۸۸)

۶. برونهلید ملکه مغرور ایسلند با خواستگاران می جنگد و بر همه چیره می شود ولی از زیگفرید شکست می خورد و به همسری او درمی آید . (زول مول ۱۳۵۴: صص ۴۵ ، ۴۶)
۷. شاهنامه چاپ مسکو ، ج ۸ (هرمزد) بیت ۱۵۴۸ - ۱۵۵۹ درباره قهرمانی های گردیده است .

کتابنامه

- آموزگار ، ژاله . ۱۳۷۴ . تاریخ اساطیری ایران . تهران: سمت .
- بهار ، مهرداد . ۱۳۷۷ . از اسطوره تا تاریخ . گردآورنده و ویراستار . ابوالقاسم اسماعیل پور . تهران: چشمه .
- ثعالبی ، عبدالملک بن محمد ۱۳۶۸ . تاریخ ثعالبی ، غرر اخبار ملوک الفرس و سیپر هم . پیشگفتار و ترجمه محمد فضایی ، تهران: نقره .
- سرکاراتی ، بهمن . ۱۳۵۰ . «جابه جایی اساطیر شاهنامه» . سخنرانی های دومین دوره جلسات سخنرانی و بحث درباره شاهنامه فردوسی . تهران: وزارت فرهنگ و هنر .
- فردوسی ، ابوالقاسم . ۱۹۶۷ . شاهنامه . تحت نظری ، ا . پرتلس . مسکو: آکادمی علوم شوروی .
- کراچی ، روح انگیز . ۱۳۸۲ . بانو گشسپ نامه (تصحیح) ، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی .
- کوروری کویاجی ، جهانگیر ۱۳۷۱ . پژوهش هایی در شاهنامه . گزارش و ویرایش جلیل دوستخواه ، اصفهان: زنده رود .
- لاهیجی ، شهلا و کار ، مهرانگیز و ... ۱۳۷۷ . شناخت هویت زن ایرانی . تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان .
- مختاری ، محمد . ۱۳۷۹ . حماسه در رمز و راز ملی . تهران: توس
- مزدیپور ، کتایون . ۱۳۷۷ . مقاله پری در افسانه هزار و یک شب ، شناخت هویت زن ایرانی .
- مول ، زول . ۱۳۵۴ . دیباچه شاهنامه . تهران: جیبی - فرانکلین .

نشریات

- زنده رود . ش ۲۲ (بهار ۱۳۸۱)